ب) کفایت تمایز در عملیهٔ العدّو عدم نیاز به وحدت

نکته این است: در شمارش مجبوری که بگویی دو میوه، دو کتاب، دو گردو. حال من آن را توضیح بدهم تا لطیف و الطف را هم بگویم. اگر سر نرسید که هیچ! در این فضا، وقتی میگویی دو میوه، دو کتاب، دو مرد، تا این دو مضاف الیه نداشته باشد، میتوانی بگویی دو؟! دو، معدود میخواهد. این قبول هست یا نیست؟ پس ما چطور گفتیم که وحدت نمیخواهد و صرف تمایز کافی است؟ صرف تمایز که برای ما مضاف الیه درست نمیکند. خُب، لااقل میگوییم دو شیء! آن «شیء» مضاف الیه «واحد» میشود. این یک حرف است.

حرف دیگر این است که اگر مطلق تمایز کافی است، خُب، خود روایت شریفه فرمود: «توحیده تمییزه عن خلقه»؛ اصل تمییز که آمده است؛ حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة. اگر اینطور است، وقتی تمییز آمد، کافی است؛ میگوییم خالق و مخلوق. امتیاز آمد. باز نمیتوانی بگویی عدد نیامد. لذا در باب اعداد میرود. پس برای اینکه خداوند از باب اعداد نباشد، باید مطلق التمایز را میزان قرار ندهیم. فرمایش مرحوم مجلسی باید مطلق باشد. لااثانی له من جنسه، که در او ملحوظ است.

ببینید اول باید فرقی بگذاریم؛ آن هفته روی کلمهی شمردن تأکید کردم. اگر فایل آن را گوش بدهید، بالای بیست بار گفتم شمردن. چرا؟؛ بهخاطر اینکه در عدد، ما یک عدد اصلی داریم و یک عدد ترتیبی. ما یک شمردن داریم و یک اعدادی که معدود دارند؛ «کم منفصل». کم منفصل، غیر از شمردن و عدد ترتیبی است. دو کتاب کنار هم هست، میگوییدو کتاب. این دو، کدام یک از اینها است؟ هر دوی آن با هم. دو کتاب؛ مضاف الیه دارد. این عدد اصلی است. اما دو کتاب در اینجا هست و میخواهید بشمارید، میگوییدیک، دو. دو، کدام یک از آنها است؟ دومی است. اولی که دیگر دو نیست. من تأکید کردم درست است که دو، عدد است اما عدد اصلی است. آنچه که عدد اصلی را هم به ما داده است، ناتج از شمردن بوده است؛ عدّ شمردن است. میخواهیم ببینیم قوام عدّیه چیست. عدّ، محتاج به یک وحدتی است؛ میگوییم دو کتاب. این مضاف الیه در عدّیه نیاز هست یا نیست؟ پس این معلوم باشد که مقصود من دو کتاب نبود. عملیهٔ العدّو شمردن مقصود من بود. عملیهٔ العدّیه محتاجة الی وحدة ما ام لا؟ این قدم اول است.

حال سر عملیهٔ العدّیه برویم. خُب، میشماریم و میگوییم خالق و مخلوق. این امتیاز است. اگر قرار شد وحدت هم نخواهد؛ هیچ وحدة ما و رابطه و جنسیتی بین خالق و مخلوق نیست، اما تمایز که هست؛ میگوییم خالق و مخلوق. آنچه که من عرض کردم و استشهاد هم کردم این بود: وقتی مقام صفت و موصوف و اسم و مسمی پیش میآید، درست است؛ خالق و مخلوق. اما آن هفته جمله صحیفه ی سجادیه را گفتم. حضرت علیه السلام به یک مقامی اشاره میکنند که جور دیگری است و الا در خود صحیفه هست: «لک ای الهی وحدانیةُ العدد»[1] یا «وحدانیةَ العدد». چون علما خیلی روی این جمله بحث کردهاند. بخوانیم «لک ای الهی وحدانیةَ العدد» یا «وحدانیةُ العدد»؟ بحثش هم کردهاند. مراجعه کنید به ریاض السالکین مرحوم آسید علی خان رضوان اللّه علیه و امثال ایشان. در کتب اساتید هم هست.

[1] صحیفه سجادیه، دعای ۲۷

بازبینی #2
ایجاد شده 19 سپتامبر 2024 14:10:39 توسط ... .
به روزرسانی شده 30 ژانویه 2025 10:38:54 توسط ... .